

[ 187 ] واین امت شنید که پیامبر به پدرم می فرمود: اُو نسبت به من به منزله هارون به موسی است، جز آنکه بعد از من پیامبری نمی آید. و پیامبر خدا را دیدند، در حالیکه اُو را در غدیر خم به امامت منصوب کرد، و گفتارش را شنیدند که برای اُو به ولایت سخن گفت، آنگاه امر فرمود که شاهدین به غائبین این خبر را برسانند، پیامبر از ترس قومش (از شهر خارج شد و) به سوی غار رفت، آنگاه که تصمیم گرفتند به اُو مکر و حيله بزنند، و این در حالی بود که آنان را به راه حق می خواند ولی یارانی نداشت که از اُو دفاع کنند، و اگر یارانی داشت با آنان می جنگید. و پدرم نیز دست از جنگ برداشت و اصحابش را سوگند داد و از آنان یاری خواست، ولی کسی اُو را یاری نکرد، و به فریادش نرسیدند، و اگر یارانی داشت دست از جنگ نمی کشید، و خداوند اُو را در گشایشی قرار داد، همچنانکه پیامبر در گشایش بود. و مردم مرا خوار کردند، و در این حال اُی پسر حرب با تو بیعت کردم، و اگر یارانی داشتم که مرا از تو رهائی می دادند با تو بیعت نمی کردم، و خداوند هارون را در زمانیکه مردم اُو را ناتوان کرد و به دشمنی اش پرداختند در حال گشایش قرار داد.

---